

استراسبورگ هم مطرح کردم که اگر اینها راست میگویند، بپایند تحت نظر سازمان ملل انتخابات بکنند. البته بدیهی است جنابعالی، بنده و یا گروه های دیگر باید بنشینیم و بگوییم که در چه کادری این انتخابات باید انجام گیرد و چه چیزهایی را قبول داریم. اما تا وقتی ولایت فقیه هست دیگر آزادی معنی ندارد. ولایت فقیه از فکر من و شما و فلسفه کانت سرچشمه نمی گیرد. ولایت فقیه الهام خدائی است که به یک پپیمبر یا امامی می شود. از این رو عملی شدن این شعار در شرایط کنونی غیر ممکن است. اما حد اقل ما می توانیم سخن را بگوییم که خوب آقایان اعلام کنند که به آزادی های متردج در حقوق بشر احترام می گذارند و مردم آزادانه نمایندگان خود را تعیین می کنند...

راه آزادی: اینک می پردازیم به بخش دوم سؤالات که به نهضت مقاومت ملی مربوط است. سؤال اول اینستکه نهضت مقاومت ملی در اسناد خود نسبت به شکل نظام موضوع نمی گیرد و تصمیم گیری درباره آن را از وظایف مجلس مؤسسان منتخب مردم می داند. موضع شخص شما چیست؟

ش. بختیار: من بارها گفته ام اگر محمد رضا شاه و یا رضاشاه قانون اساسی ۱۹۰۶ را یا تمام نواقصی که دارد، اجرا می کردند، ما چهار هفته خمینی نمی شدیم. بطوریکه مرحوم دکتر مصدق هم حتی بعد از بازگشت کذا و کذا و بعد از تمام جنایات، پستی ها و پیشوایهایی که نسبت به او روا داشت، هیچوقت صحبت از جمهوری برای ایران نکرد. باید قبول کنید با وجودیکه بنده عیب و عیب هیچکس نیستم و استقلال و آزادی فکرم را حفظ می کنم در شرایط سال ۱۳۵۷ بر دو نکته تاکید کردم: یکی اینکه اگر ملت ایران آزادانه و با آگاهی نسبت به شکل رژیم اظهار نظر بکند، من تابع آن نظرم. آیا این قید که خردم فکر می کردم که در شرایط کنونی و جغرافیایی ایران بهتر می بود اقوام ایرانی به یک سیمانی یا نشان وحدتی متکی باشند. ضمن آنکه باید فکر کنم از ۱/۵ سال پیش دیگر دنیا، آن دنیای سابق نیست. با این حال من نه اصرار و نه تمصب به این موضوع دارم فقط معتقدم که این رژیم چه جمهوری باشد و چه سلطنتی، باید به حقوق اکثریت احترام بگذارد و حق نظارت و اظهار نظر کردن و آزادی ها را به مردم ایران بدهد. پس برای این که دور هم جمع شویم اصل موضوع نه شکل رژیم بلکه محتوای آنست که باید سه تا اصل داشته باشد: دموکراسی، ترقی اجتماعی و لائیسیت به معنای جدایی مذهب از دولت. هرکس این سه اصل را بپذیرد، گفت و گو با آن خیلی آسان می شود. اگر این محتوا را قبول کنیم، شکل می تواند رژیم مانند انگلستان یا اسپانیا باشد و یا کشورهای با حکومت جمهوری، البته منهای جمهوری اسلامی فعلی و پنج - شش تایی دیگر که از هر نوع دیکتاتوری بدترند. این را من عرض می کنم در روزنامه تان منعکس بکنید، همانطور که در ده سال کارنامه جمهوری اسلامی، آمده است و در مقدمه اش من نوشته

ام. رژیم سابق به علت فساد، تبعیض و چه و چه بد بود. ولی رژیم کنونی به مراتب بدتر است. جمهوری خواهان و افرادی مانند آقای نژیبه و یا دیگران که اصلاً عاشق جمهوریند، معتقدند ایران وقتی مرفق می شود که یک رژیم جمهوری داشته باشد، ولی بنده معتقدم که ایران وقتی مرفق می شود (تازه این شرط لازم است ولی کافی نیست) که در آن دموکراسی حاکم باشد. غیر از دموکراسی من هیچ نسخه ای برای ایران که سهل است برای هیچ ملکتی ندارم. همه می بینیم که ممالکی فقط به سعادت نسبی کم و بیش رسیده اند که دموکراسی را رعایت کرده اند مردم باید حق داشته باشند، تضمین داشته باشند، ایمان داشته باشند که کسی مزاحم گفتارشان و کردارشان نیست. با تفنگ به آنها جواب داده نمی شود.

مسئله سلطنت رهنا پهلوی

راه آزادی: نیرو های چپ، دموکرات و ملی ایران در تمام دوران سلطنت سلسله پهلوی به خاطر دفاع از آزادی و حقوق بشر و یا حقوق محرومان جامعه بطور منظم سرکوب شده و هزاران کشته و قربانی داده اند و تعداد بی شماری از مبارزان راه آزادی، زندان دیده و محرومیت کشیده اند. سرنوشته ضعیف دکتر مصدق، دکتر فاطمی و دیگران هنوز از خاطره ها ترفته است. از این رو نیرو های چپ و دموکرات به نیرو ها و شخصیت هایی که خواستار رجعت همان خاندان به ایران هستند حساسیت فراوان دارند. بر این زمینه است که برخی اقدامات و مواضع شما سؤال برانگیز و ابهام آوراست. علاقه مندی در این رابطه چند سؤال طرح کنیم: اولاً چرا شما که طی دوران طولانی علیه تجاوزات محمد رضا شاه به آزادی و حاکمیت مردم مبارزه کرده و بارها به فرمان وی به زندان افتاده بودید، در لحظاتی که توفان خشم مردم داشت بساط او را در هم می پیچید، حاضر شدید فرمان نهضت و زیری او را بپذیرفته و از مجلس ساواک ساخته و شاه فرموده، رأی اعتماد بگیرید؟

ش. بختیار: مسئله يك آدم معشول و یا يك سیاستمدار فقط این نیست که فلان فامیل و فلان کس رفتارش با يك طبقه ای، با يك مردمی، با يك عده ای چگونه بوده است. و الا من دوران هایی گذراندم که مجبور بودم اسم خودم را که «د» هم نذاره و مال هفتاد و اندی سال پیش است که پدرم روی من گذاشته، روی کاغذ نویسم برای اینکه شاپور غلامرضا، عبدالرضا و حسن و رضا و حسین آمده بودند. نمی خواهم این مثل را بگویم چون هیچوقت هم قبلاً به کسی نگفته بودم: حالا که مطرح کردید به آن اشاره می کنم. من مستعذبه و غارت شده رژیم رضاخانی ام. پدرم را او کشت. خان بابا خان را او کشت. سردار اسعد را او کشت. علیمردان

خان را او کشت. تمام اینها هست. شاید کم کسی اینهمه ناراحتی کشیده باشد. گو اینکه بعضی از این آدم ها گناهکار بودند: البته به او معنا گناهکار بودند که در ابتدای آمدن رضاخان مثل خیلی ها خیال می کردند که او واقعاً نجات دهنده است. دور ترویم: همین قامیل اسکندری شاهزاده سلیمان میرزا و سایرین.

ولی آدمی که احساس ملی و مسئولیت من کند، و جوان ناآگاه نیست و سالها برای آزادی مبارزه کرده است، تشخیص می دهد که ملیره همه این معایب بهتر است برود و این آدم را مجبور به اجرای چیزهایی بکند که سالی خواستار آن بوده است. گرفتار فرمان از دست سلطانی که مشروطه را پایمال کرده، نه دهنه او را و نه دهنه آخر، در تاریخ نود ساله مشروطیت، آ زمان مظفرالدین شاه به این طرف، مستورم الممالک، دکتر مصدق و به درجات کوچکتر عد دیگری هم خواستند به مملکت خدمت بکنند. برنامه کار من این بود که این پادشاه باید عملاً پادشاهیش استعفا بدهد. فقط اسمش باشد اسمش هم فقط از نظر پسیکولوژیک بود که باور داشتم. کافی بود خمینی فقط يك سال بیايد نشان دهد چه حیوان سیعی است: آن وقت مردم ایران می توانستند انتخاب کنند.

یوتامه کار من چه بود؟ من می خواست همه قدرت در دست دولت باشد و شاه فقط يك اسمبل باشد: من از دوستان خودم مثل آقای خلیل الله مقدم خواستم بروند در میتینگ های همه گروه ها، از جبهه ملی، حزب توده و گروه های دیگر، و خواست ها و قطعنامه های اینها را برای من جمع کنند تا من برنامه دولت را بر پایه این خواست ها، یعنی خواست های مردم در طول این ۲۵ سال تنظیم کنم. برنامه هفت هشت ماده ای را که من به مجلس دادم در حقیقت برنامه جبهه ملی بود با اضافاتی از سایر گروه های چپ و پیشرو. من این رأی خواستم در مدت کوتاهی اجرا کنم و کردم.

شاید سن من زیاد بود ولی نه به اندازه سنجایی که به آنجا فرستند که او رفت: من می دانستم که با اخوند، و آنجایی که مذهب ب حکومت توأم شود، از دموکراسی خبری نخواهد بود. از این جهت ایستادم و گفتم: يك دیکتاتوری چکمه داشتم، این يك دیکتاتوری تعیین خواهد بود. این دیگر در تاریخ ایران ثبت است. هر قدر هم افرادی که نمی خواهم اسمشان را بیارم بی انصاف باشند، این حد انصاف را خواهند داشت که تایید کنند که من این را گفتم و به موقع گفتم. وقتی که کسی جرات گفتنش را نداشت، یا مسحور در مقابل اخوندها بود، یا مرعوب در برابر چاتوکش ها، من آنچه را که به صلاح ملت و مملکت می دانستم انجام دادم و از احساسات خودم گذشتم. خیال می کنید مصدق زجر رضاشاه را نکشیده بود؟

مسئله سرنوشته سلطنت

راه آزادی: آیا اینک پس از یازده سال باز هم فکر می کنید مشروطه و شاه سیمانی